

بچه‌ها با شما سخن می‌گویند

■ مرجان زارع هر هفته

شما ایجاد ناامنی می‌کنند؟» بچه‌ها مواردی را بیان کردند مثل اینکه: وقتی معلم خیلی تندتند صحبت می‌کند و آن‌ها باید هم‌زمان بنویسند؛ وقتی معلم بالای سرشان می‌ایستد و به‌گونه‌ای نظارت می‌کند که نمی‌توانند با آرامش کار کنند یا زمانی که اجازه انجام فعالیت‌های فردی به آن‌ها داده نمی‌شود.

در پاسخ به این پرسش که چه وقت‌هایی رفتار معلمان حس خوبی ایجاد می‌کند و شما خوب یاد می‌گیرید، گفتند: وقتی درس‌ها با

پاسخ‌ها متنوع بود؛ برخی گفتند وقتی دوستانشان با هم شوخی‌های نامتعارف دارند و دعوا می‌شود، احساس ناراحتی می‌کنند. یکی از دانش‌آموزان تعریف کرد که یک بار دیده بود در همین دعوای دندان دوستش شکسته است. پیمان گفت: «آن روز که بچه‌ها به من خندیدند، خیلی بد بود.» چند نفر گفتند وقتی زنگ ورزش مجبور می‌شوند فوتبال بازی کنند در حالی که آنها علاقه‌ای ندارند و به این ترتیب تنها می‌مانند، و احساس ترس می‌کنند. دیگران از هجوم بچه‌ها به در مدرسه، ترس از افتادن، یاد نگرفتن درس یا همه‌کلای برخط گفتند. اگر می‌خواستیم با همه بچه‌ها صحبت کنیم، احتمالاً این فهرست طولانی‌تر هم می‌شد.

وقتی پرسیدم: «چه کار کنیم مدرسه امن‌تر شود؟» یکی گفت: «باید به نظم و قانون مدرسه پایبند باشیم.» دیگری گفت: «مدرسه‌ای امن است که مثل خانه باشد.» و یکی افزود: «مدرسه‌ای که حتی در زلزله امن باشد، مدرسه امنی است؛ مدرسه‌ای که بچه‌ها در آنجا با هم شوخی‌های فیزیکی نداشته باشند و جایی باشد که اگر کسی افتاد، دستش را بگیریم. حریم شخصی هم رعایت شود.» امیر علی هم گفت: «اگر مدیر مدرسه زمین را ایمن کند تا بچه‌ها هنگام رفتن به خانه زمین نخورند، خیلی حس خوبی دارم.»

سپس حول محور معلم‌ها صحبت کردیم. از بچه‌ها پرسیدم: «چه رفتاری از معلمان برای

چه کسی بهتر از صاحبان اصلی مدرسه می‌تواند به ما بگوید که امنیت در مدرسه چه زمانی و چگونه شکل می‌گیرد، یا در کجا و به چه شکل نقض می‌شود. در این گزارش، شما را دعوت می‌کنم به خواندن حرف‌های بچه‌ها درباره «مدرسه امن» و «یادگیری امن».

روزی با هماهنگی قبلی به یکی از دبستان‌های پسرانه مجتمع رفتم. هشت دانش‌آموز با اجازه معلم‌هایشان، وقتشان را در اختیار من گذاشتند. می‌دانستم برای بچه‌ها تجربه معمولی نیست که بیایند در دفتر مدرسه و در حضور مدیر و چند نفر بزرگ‌تر بنشینند و جای بنوشند. به یاد دوران تحصیل خودم افتادم؛ یکی از جذاب‌ترین بخش‌های مدرسه وقت‌هایی بود که بهانه‌ای دست می‌داد و به دفتر مدیر می‌رفتم.

آن روز بچه‌ها نمی‌دانستند دقیقاً چرا به دفتر مدیر دعوت شده‌اند. برای اینکه فضایی دوستانه را برای گفت‌وگو آماده کنم، ابتدا خودم را معرفی کردم. خوش‌وبشی کوتاه داشتم و سعی کردم خیالشان را راحت کنم که می‌خواهیم بدون قضاوت و در فضایی دوستانه باهم حرف بزنیم.

فضا را که مناسب دیدم، گفت‌وگو را با این پرسش شروع کردم: «چه چیزی مدرسه را برای‌تان خوشایند می‌کند؟» پاسخ‌ها هر کدام رنگ و بوی خودش را داشت؛ یکی گفت زنگ ورزش، یکی کلاس هنر و دیگری داستان‌نویسی، یکی به خاطر دوستش مدرسه را دوست داشت، برای یکی دیگر مدرسه راهی برای فرار از تنهایی خانه بود و یکی هم به توصیه خانواده که درس بخواند تا در مدرسه‌ای خاص قبول شود، به مدرسه تعلق خاطر داشت. حرف‌هایشان صادقانه بود.

گفت‌وگو را با این پرسش ادامه دادم: «چه چیزی در مدرسه باعث می‌شود احساس ناراحتی، ترس یا ناامنی کنید؟» باز هم

تلقی می‌شود، ناخواسته احساس ناامنی و ترسی در دل بچه‌ها ایجاد می‌کند. بر همه ما لازم است که با شنیدن صدای کودکان و با خوب دیدن خود در آینه نگاه آن‌ها، نسبت به رفتارهای خود و حقوقشان آگاه‌تر باشیم و آموزش را تنها به کتاب‌های درسی محدود نکنیم. آموزش واقعی زمانی رخ می‌دهد که بتوانیم راه ورود به دل‌ها را پیدا کنیم آنگاه می‌بینیم بچه‌ها چقدر بهتر یاد می‌گیرند.

در پایان از دانش‌آموزانمان محمد ایلیا حکیمیان، بارید قدر، سبحان قصاب خراسانی، سبحان برزگری، امیرحسین اقبالی، محمدحیدر فرهودی، امیرعلی زارع‌کمالی، سیدمحمدصدرا حسینی، مدیر محترم مدرسه و رابط محترم نشریه که فرصت این گفت‌گوی ارزشمند را فراهم کردند، قدردانی می‌کنم. □

ساده و صادقانه اما قابل درنگ بود:

- «در مدرسه ما معلم‌ها با خوش رفتاری درس می‌دهند و بچه‌ها خوب یاد می‌گیرند.»
 - «مدرسه ما حیاط بزرگی دارد. امکانات خوبی هم دارد. معلمان مهربان هستند و حس امنیت و شادی به ما می‌دهند.»
 - «مدرسه ما پاکیزه و امن مثل کوه است. معلم‌ها مهربان‌اند و زیبایی مدرسه نعمت است.»
 - «اینجا حریم شخصی ما رعایت می‌شود، آنقدر که فکر می‌کنید خانه خودتان است.»
- این جمله‌ها یادآوری می‌کنند که امنیت، احترام و شادی در مدرسه نخستین بستری است که باید برای یادگیری فراهم شود. از خلال این گفت‌وگوها فهمیدم بچه‌ها به آنچه نیاز دارند آگاه هستند؛ اما نمی‌دانند این‌ها بخشی از حقوق اولیه‌شان در مدرسه است؛ حتی گاهی خانواده‌ها هم از این حقوق بی‌اطلاع‌اند. برخی معلمان نیز شاید ندانند حقوق کودکان دقیقاً چیست. گاه رفتارهایی که حتی در فضای مدرسه پذیرفته و عادی

بازی همراه است، وقتی معلم، درس علوم را با وسایل و آزمایش یاد می‌دهد، زمانی که کارها به صورت گروهی انجام می‌شود، وقتی معلم شوخی می‌کند و یادگیری با خنده همراه است، یا وقتی سرگروه‌ها هر هفته یک بار عوض می‌شوند. برخی هم گفتند که گاهی مشکل یادگیری از خود دانش‌آموزان است؛ وقتی نظم کلاس رعایت نمی‌شود، یادگیری به درستی اتفاق نمی‌افتد.

در این بین یکی از بچه‌ها هم خاطره‌ای را تعریف کرد که قابل توجه است: «در کلاس اول امتیازبندی داشتیم. من آن سال خیلی تلاش می‌کردم که نفر اول باشم؛ مرتب بودم، درس را خوب می‌خواندم و آخر سال هم جایزه گرفتم و حس خیلی خوبی داشتم؛ اما بعضی از بچه‌ها حسودی می‌کردند. با من رفتار خوبی نداشتند و برخی هم مسخره‌ام می‌کردند؛ بعضی‌ها هم اصلاً اهمیتی نمی‌دادند.»

در پایان از بچه‌ها خواستم جمله‌ای در مورد مدرسه امن بنویسند. نوشته‌ها مثل خودشان

